

« مادر خون گرو »

انتشارات کربن ۱۳۹۰

سایه
خبر نامه بود امدان کردن

بال و شکال سحر اسکسه اند

آه دریاغ جی در صهی ما

آسمان زبال اوج تو بود

سنگی راست زو آس

در گود بگ گرفته دریا بیلگون

ای مادر ای زمین

امروز این منم که ستا بگر توام

صدره سرافخ تو در گودم من

ای دریا بگ ملی رحمت به خاک

گفتن برین برین آواز چیست!

جان من و تو نشسته چونند هر دو

در این برای بی کسی ای کس در غی رفته

باز مایه ان است و لب چون گلجلی ابنه

با من جو کس تنها شده ما را تو مان

هم رقصد از این خانه فدا را تو مان

دریاغ پر سکوفه که پر سه بهار کو!

صفا در سینه در عرقی قران نرفه

این سگت صبور که چون سوغ

سینه باید گداز چون دریا

فروغ صبح خوار غنی فریب هماد درت
فروغی بحر به سوانده که وقت خواندن است

بندیم و بندیم
بندیم و بندیم
بندیم و بندیم
بندیم و بندیم

باید بوی خاک باران خورد همی آرد

در لوند به باغ گل به رخ

باز آید آن بهار و گل به رخ شکوفه

انگ به غمهای عالم را خیر کن

نیکین و مابین گریه سر کن

قنیه چشم تره صدال می بیداد گرفت

توبه عمر رفته من مانی

ضال دکن پرواز در طراوت ایر

سرس از خرقه ضرا تر مهارت

بجز یاد سوگامی که سده دساز خاک کتر ؟

تا ضال دکن گل رحمت در آن خوش چشم

غمخشن او که کدوش عین در مال کس است

چشم گرمان تو مانم حال دیگر کون بین

کنار امن کجا کس نکند کجا
کجا کونم از ای خانه بای نشسته کجا !

۱۰۴ - ۳۹
نشان دایم دل باست لاله ای که سفت

این عفو چه عفت ، در آنم که حوله را است

پس رخ تو ای صنم ، کعبه سیمو در می کند

من چه گویم که کس را به سخن حافت نیست

تا بدکان در رفتگان از حد کراته رماه

صدا ندا دل دریا به من

بگذر خوس از سر آن دوست بر آمد

خبر و صفا کن که سر زده سمر آمد

باغ آبر آباد

صفا آمدت و نسیم بهر نماز

بیا دریا که بنی دلیم به پر نماز

ای عاشقان ای عاشقان ای پانه در خون کسند

صد ای بس و فادرس وقت است که بر خیزم

چه غم دار در خانه درون سوله پر دردم

که صد جویند آنی برده از خاک در سرم

بن مرغ آینه چه خالی است

وقتی که در آن کوبه بارنگی

بیت از بی بیت به معرفت

باغبان مرزاه دل می نمود از چمنیت

باز نتراد آتش بودم
چرا نتراد آتش - بلند آتش
باز نتراد آتش خیره خاکستر

بربان باره که غم رو کند ای ساقی
ز کانه قرم تو محاربه بی نام
خوشه که حال محاربه بی نام
در آید که خورشید از بی سرد
خود آتش سرز خاکستر بر آورد
مجموع غارت بی بود و قول گرم سخن

منزله می جویند
راه در صحن ادم کم

صغیرت مانی امدل نه غمی نه غمگداری

نه به انتظار ماری نه رنار انتظار

عشق ساری دست عشق لراد کای

کوبان کم سینه در دست

آه لراد آن رفتگان بی یکت

بهار ام کرم دشت آبی

که با نرود داران داد آبی

آه کز نه دل سوخته جان محاربه

سرب نشانی محاربه زیاد خوان

الادوت ساد باش که ساری نه ای کت

بهار آمد بیاد تا در محاربه ایستاد
نمکنز باغی کزونی نسیم لایز غمگداری
صغیرت مانی امدل نه غمی نه غمگداری

۱۶۹

۲۹

۴۳